

پایانی بر یک پایان

موضع سازمان منافقین (مجاهدین خلق) در جنگ تحمیلی

را حله مظاهری

«توهم، تفاخر و مطلق‌انگاری، عارضه‌های ذهنی خطرناکی هستند که ممکن است فرد، گروه یا جامعه‌ای را در کام نایخردی و نیستی فرو برند. علاوه بر این، با اندکی تامل در سیره و سرنوشت احزاب و گروه‌های تندرو و نیز با تعمق در رفتارهای غیرمنطقی و مخاصمه‌جویانه آنها، می‌توان دریافت که روی آوردن به وابستگی سیاسی به بیگانگان و در پیش گرفتن رفتارهای شبه نظامی همواره سرانجام تلخی را برای این گروه‌ها رقم زده است. در تاریخ انقلاب اسلامی نیز شاهد گروه‌های سیاسی ناهمخوان با حرکت مردم و انقلاب هستیم. برخی از این گروه‌ها به قدری زاویه اختلافشان با مبانی انقلاب زیاد بود که از همان ابتدای راه باکناره‌گیری از حرکت عمومی جامعه، حتی در مقابل مردم قرار گرفتند. یکی از این گروه‌ها سازمان مجاهدین خلق بود که از سوی مردم به منافقین شهرت یافت. همگی با نام و اقدامات خیانت‌بار این گروه آشنا هستند اما شاید از تاریخچه دقیق شکل‌گیری و موضع‌گیری‌های آنان در جنگ تحمیلی به‌طور کامل اطلاعی نداشته باشند. نوشتار حاضر اهمیتی در این خصوص است.»

در تمامی ادوار تاریخ، همواره وجود اوضاع ناآرام داخلی در یک کشور، قدرتهای خارجی را برای مداخله در اوضاع و یا سرنوشت آن، وسوسه کرده‌است. همچنین پس از وقوع انقلاب در یک کشور، گروه‌های انقلابی ضعیف یا گروه‌هایی که به ائتلاف با گروه انقلابی حاکم و سهمیم‌شدن در قدرت سیاسی موفق نشده‌اند، به موضع‌گیری در برابر گروه حاکم می‌پردازند و در این راستا، برای تقویت شانس موفقیت خود، می‌کوشند حمایت کشورهای خارجی را جلب کنند. از سوی دیگر، وجود اختلافات داخلی و گروه‌های برانداز در یک کشور، برای کشورهای دیگری که نیت توسعه‌طلبانه دارند، همواره به منزله محرکی برای آغاز

جنگ به‌شمار می‌آید. در منازعه میان دو حکومت، گروه‌های مخالف در هر یک از دو کشور، از سوی طرف مقابل مورد استفاده قرار می‌گیرند. در چنین حالتی، گروه‌های مزبور سرنوشت خود را با استراتژی کشور مهاجم گره می‌زنند و تمام امکانات محلی و قدرت خود را در راستای تحقق هدف مشترک به کار می‌گیرند. طی جنگ ایران و عراق نیز، چنین فرآیندی وجود داشت. رژیم عراق با حمایت از گروه‌های مخالف نظام انقلابی ایران، همچون جبهه خلق عرب (در اوایل جنگ) و سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین) و حزب دموکرات کردستان و حزب کومله، در صدد بهره‌برداری از این گروه‌ها علیه جمهوری اسلامی برآمد. در این میان، همکاری گروه منافقین با رژیم عراق از برجستگی خاصی برخوردار است، که در مقاله حاضر به بررسی آن می‌پردازیم.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان مجاهدین خلق ایران - که پس از انقلاب به سازمان منافقین شهرت یافت - یکی از کانونهای مبارزه علیه رژیم پهلوی بود. این سازمان، با ساختار تشکیلاتی منظم، برخوردار از امکانات گسترده در راستای مبارزه مسلحانه و نیز با تظاهر به گرایش‌های اسلامی، توانسته بود افراد زیادی را به سوی خود جذب کند؛ اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قدرت‌طلبی رهبران و گرایش‌های غیردینی این گروه آشکارتر شد. با جبهه‌گیری نیروهای انقلابی در برابر گروه مذکور، این سازمان به تدریج در صدد براندازی نظام اسلامی ایران برآمد و در ایجاد آشفته‌گی‌های پس از انقلاب اسلامی، نقش محوری ایفا کرد. این سازمان با به‌راه‌انداختن موج ترور، که با تهاجم رژیم بعث عراق به کشورمان توأم بود، خیانتی را مرتکب گردید که به آسانی از حافظه ملت ایران محو نخواهد شد.^۱

در این مقاله، سعی می‌شود فعالیتها و اقدامات سازمان منافقین طی جنگ ایران و عراق، بررسی و نقش این سازمان در روند تحولات جنگ ارزیابی شود.

در این راستا، نخست، در بحث جداگانه‌ای فعالیت‌های این سازمان از زمان شکل‌گیری تا آغاز جنگ تشریح خواهد شد و در مباحث بعد، مواضع و عملکرد آن از آغاز تا پایان جنگ تحمیلی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مواضع و عملکرد سازمان منافقین از آغاز شکل‌گیری تا آغاز جنگ تحمیلی

در حالی که کودتای بیست‌وهشتم مرداد، فضای سرد اختناق را بر کشور حاکم کرده بود و هرگونه فعالیت مسالمت‌آمیز مخالفان سیاسی رژیم پهلوی با واکنش خشن روبرو می‌شد، سرکوب قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، مهر پایانی بر مبارزه علنی و مسالمت‌آمیز بود. در این زمان، گروه‌های مختلف سیاسی - اعم از ملی، مذهبی، چریک‌های فدایی خلق، حزب توده و چند گروه دیگر چپ - به مشی مسلحانه روی آورده بودند.^۲

در شهریورماه ۱۳۴۴، سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین) از سوی محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و علی‌اصغر بدیع‌زادگان تاسیس شد.^۳ این سه تن، از اعضای سابق نهضت آزادی ایران و از فارغ‌التحصیلان دانشگاه تهران بودند. آنها در دوره سربازی به مطالعه و بررسی درباره ایجاد یک سازمان مخفی برای عملیات مسلحانه پرداختند و پس از پایان این دوره، به برگزاری جلسات منظم برای بحث درباره استراتژی و برنامه‌های سازمان همت گماشتند.^۴ سازمان، با توجه به پیروزی‌های انقلابیون مارکسیست در چین و کوبا، به مطالعه آثار رهبران انقلابی - مانو، چه‌گوارا و رئیس‌دبری و... - پرداخت. هرچند این سازمان، به‌نحاظ تئوریک ایدئولوژی اسلام را راهنمای عمل خود قرار داده بود، اما مطالعه برخی از متون مارکسیستی برای استفاده از تجارب علمی و اجتماعی بر ایدئولوژی آن تأثیر گذاشت. حسین روحانی و تراب حق‌شناس (دو تن از فعالان سازمان) درباره ایدئولوژی حزب می‌گویند: «منظور اصلی ما ترکیب ارزشهای والای

مذهب اسلام با اندیشه علمی مارکسیسم است. ما معتقدیم که اسلام راستین با تئوریهای تحول اجتماعی، جبر تاریخ و نبرد طبقاتی سازگاری دارد.^۵ در واقع، آنان اسلام را از دیدگاه مارکسیسم تجزیه و تحلیل می کردند. بر همین اساس، امام خمینی (ره) در همان سالهای مبارزه، از تأیید سازمان خودداری کردند و به روایت حجت الاسلام سیدمحمود دعایی، امام پس از گفتگو با حسین روحانی (نماینده سازمان) و مطالعه کتاب «راه انبیاء راه بشر» فرمودند: «اینها ضمن این کتاب می خواهند بگویند که معاد وجود ندارد و معاد سیر تکاملی همین جهان است و این چیزی است خلاف معتقدات اصولی اسلام.»^۶ با آغاز سال ۱۳۴۷، اعضای سازمان برای تدارک عملیات مسلحانه آماده شدند. آنها به این نتیجه رسیده بودند که نبرد مسلحانه در شهرها، در مقایسه با روستاها، مناسب تر است. اعضای گروه، در خانه‌های تیمی زندگی می کردند و از سوی برخی بازاریان تغذیه مالی می شدند.^۷ همچنین، عده‌ای از آنها برای فراگیری فنون نظامی به کشورهای عربی رفتند و با سازمان آزادیبخش فلسطین ارتباط برقرار کردند.^۸ در حالی که سازمان برای آغاز عملیات مسلحانه در انتظار بازگشت اکثریت نیروهای اعزامی به پایگاه‌های فلسطینیان بود، واقعه سیاهکل در بهمن ماه سال ۱۳۴۹ از سوی چریکهای فدایی خلق رخ داد. این مساله باعث شد مجاهدین خلق (منافقین) در راه‌اندازی عملیات نظامی تعجیل کنند. به نظر می‌رسد سازمان مجاهدین خلق به‌عنوان یک گروه نظامی که می‌کوشید اسلام را با نظرات مارکسیستی سازگار کند، از این که در عرصه عمل، از یک گروه نظامی مارکسیست عقب بماند، احساس حقارت می‌کرد. نخستین عملیات نظامی سازمان برای تابستان سال ۱۳۵۰، یعنی زمان برگزاری مراسم جشنهای دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی، پیش‌بینی شد. طبق برنامه، مقرر گردید با انفجار سیستم اصلی برق سراسری، در کشور اختلال ایجاد شود.^۹ پیش از هرگونه اقدامی، سی‌وپنج نفر از رهبران و اعضای سازمان با خیانت شاه‌مراد دلفانی (نفوذی ساواک) در شهریورماه سال ۱۳۵۰ دستگیر و زندانی شدند.^{۱۰} یازده تن از دستگیرشدگان از اعضای کادر مرکزی بودند. هرچند در این میان برادران رضایی (احمد و رضا)، تراب‌حق‌شناس و حسین روحانی از خطر جستند، ولی در عملیاتی‌های بعدی رژیم پهلوی، تعداد بیشتری از اعضا گرفتار شدند. محاکمه اعضای سازمان، در شهریورماه سال ۱۳۵۰ برگزار شد و احکام صادره نشان‌دهنده برخورد قاطع رژیم با این حرکت بود. به‌طوری که دوازده نفر به اعدام، شانزده نفر به حبس ابد، یازده نفر به زندانهای ده تا پانزده سال و بیست‌وپنج نفر به زندانهای یک تا ده‌ساله محکوم شدند.^{۱۱} از میان محکومان به اعدام، دو تن به نام‌های بهمن بازرگانی و مسعود رجوی از مرگ رهایی یافتند. هرچند درباره نجات رجوی گفته شد که بر اثر مساعی برادرش کاظم رجوی، عده‌ای از حقوقدانان و استادان دانشگاه ژنو در نامه‌ای به شاه خواستار عفو وی شدند.

اما حقیقت ماجرا از این فرار بود که ارتشبد نعمت‌الله نصیری، (رئیس ساواک) در نامه‌ای به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح، رجوی را از عوامل سازمان متبوع خود معرفی کرد و خواستار تجدیدنظر در حکم صادره برای وی شد.^{۱۲} بدین ترتیب، مسعود رجوی گرچه به‌عنوان عامل ساواک از اعدام رهایی یافت، اما به اتهام مبارزه علیه رژیم همچنان در زندان باقی ماند تا سالها بعد در مقابل انقلاب اسلامی مردم ایران به ایفای نقش بپردازد.

سازمان در فاصله زمانی سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴، به عملیاتیهای مختلفی دست زد که نبرد خیابانی، بمب‌گذاری در اماکن مهم دولتی، ترور شخصیتهای نظامی و... را شامل می‌شد. در حالی که سازمان علیرغم دریافت ضربات پی‌درپی از ناحیه حکومت پهلوی به لحاظ برخورداری از حمایت برخی گروههای اجتماعی همچنان به حیات خود ادامه می‌داد، از درون ضربه مرگ‌آوری بر پیکره سازمان وارد آمد. جریان از این قرار بود که در مهرماه سال ۱۳۵۴ گروهی از اعضای سازمان، طی بیانیه‌ای، مارکسیسم را تنها فلسفه واقعی انقلابی دانستند. آنان در این بیانیه از ناامیدی خود در ترکیب مارکسیسم و اسلام سخن گفتند و اعلام کردند: «اینک، دریافتیم که چنین پنداری ناممکن است.» به‌اعتقاد آنان، مارکسیسم تنها «راه درست و واقعی برای رها ساختن طبقه کارگر زیر سلطه است.»^{۱۳} این تغییر موضع، شکاف عمیقی را میان نیروهای سازمان ایجاد کرد. در حالی که اعضای وفادار به ایدئولوژی اسلامی، طرفداران مارکسیسم را فرصت‌طلب و اپورتونیست می‌دانستند، مسعود رجوی فرصت‌طلبانه برای حفظ جایگاهش خود را از این درگیریها دور نگاه داشت، در حالی که وی و طرفدارانش در ضدیت با گروه‌های مذهبی و نزدیکی با ایدئولوژی مارکسیسم چیزی از انشعاب‌یون مارکسیست کم نداشتند و برخورد‌های درون زندان با نیروهای مذهبی نیز در واقع بیشتر از ناحیه او و طرفدارانش صورت می‌گرفت.^{۱۴} بدین ترتیب، سازمانی که برای سرنگونی رژیم شاهنشاهی تاسیس شده بود، در گرداب انحراف افتاد و جز چند عملیات مسلحانه، نتوانست اقدام مهم دیگری را علیه رژیم انجام دهد، به‌طوری که حتی از حرکت‌های توده‌ای سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ نیز عقب ماند. آنها در روزهای پایانی عمر رژیم، با حمله به اسلحه‌خانه‌ها و پادگانها توانستند مقدار درخور توجیحی سلاح به دست آورند و سپس از این اسلحه‌ها برای رویارویی با انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن بهره گرفتند.

مواضع و عملکرد سازمان منافقین پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مسعود رجوی که به همراه دیگر اعضای سازمان از زندان آزاد شده بود، به ساماندهی سازمان مجاهدین خلق پرداخت. افرادی که مجدداً به بازسازی سازمان پرداختند، بدون اطلاع از گذشته رجوی، وی را به‌عنوان نخستین عضو کادر

مرکزی سازمان، مناسب‌ترین فرد برای رهبری تشخیص دادند.^{۱۵} نخستین مخالفت جدی سازمان با نظام جمهوری اسلامی، شرکت نکردن در انتخابات خبرگان قانون اساسی بود.^{۱۶} آنان در حالی که با تحریم انتخابات خبرگان قانون اساسی، خود را از یک مبارزه دموکراتیک کنار کشیده بودند، به‌هنگام انتخابات ریاست جمهوری، در هماهنگی با نیروهای مخالف جمهوری اسلامی، رجوی را به کاندیداتوری معرفی کردند. در حالی که قانون اساسی نظام را قبول نداشتند، از همین رو، امام خمینی (ره) فرمودند کسانی که در انتخابات خبرگان قانون اساسی شرکت کرده‌اند، حق شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را ندارند.^{۱۷} ایشان با این اعلام منطقی، در واقع، به نیروهای معاند هشدار داد سعی نکنند شیوه بازی دموکراتیک را نادیده بگیرند، باین همه، علیرغم ادامه کارشکنیهای منافقین در مقابل نظام نوپای اسلامی، به آنان اجازه حضور در انتخابات نخستین دوره مجلس شورای اسلامی داده شد. اما نتیجه کار آن بود که سازمان به وزنه واقعی خود در جامعه پی برد، چراکه هیچ یک از بیست‌وپنج کاندیدای نمایندگی آنها به مجلس راه نیافتند.^{۱۸}

عملکرد سازمان در طول جنگ تحمیلی

سازمان منافقین مخالفت با نظام جمهوری اسلامی را بدانجا رسانیده بود که پیش از آغاز جنگ تحمیلی، رژیم بعثی عراق از تحلیل‌ها، مواضع و نشریات این سازمان بهره‌برداری می‌کرد؛ تا آنجا که موجب شد سازمان براساس تاکتیکشان در دوره مزبور، در مقابل این بهره‌برداری عراق واکنش نشان دهند. سخنگوی سازمان منافقین در آن دوره به عراق چنین هشدار می‌دهد: «مجاهدین را سبب ترفندها و معامله‌گریهای سیاسی خود قرار ندهد»، چراکه به قول سازمان، آنان قبل از رژیم عراق را آزموده بودند: «وقتی [عراقیها] با شاه... به توافق رسیدند، انقلابیون و ترقی‌خواهان ایرانی را از عراق اخراج کردند و رادبویشان نیز یکبارہ چنان موضعی را اتخاذ کرد که گویی در ایران هیچ خبری نیست.»^{۱۹} سازمان پس از آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، موضع فریبکارانه‌ای را اتخاذ کرد؛ بدین ترتیب که در اعلامیه‌های آغازین خود، ضمن محکوم کردن تجاوز عراق، حضور نیروهای خود را در جبهه‌ها به تجویز مقامات کشور منوط دانست.^{۲۰} باین همه، هفت روز پس از این اعلامیه، در اطلاعیه دیگری، از حضور نیروهای خود در جبهه‌های جنگ خبر داد.^{۲۱} کمتر از یک ماه از آغاز جنگ نگذشته بود که دادستان انقلاب اسلامی آبادان چهل‌ویک نفر از اعضای مجاهدین را به اتهام جاسوسی بازداشت کرد. سازمان در اطلاعیه خود در تاریخ بیست‌وهفتم آبان ماه سال ۱۳۵۹، این اقدام را ادامه فشارهای وارده بر این تشکیلات دانست و اعلام کرد: «دادستانی انقلاب آبادان طی حکمی، در مورد خروج گروه‌های سیاسی از جمله مجاهدین خلق از این کار، بیست‌وچهار ساعت مهلت داده است تا آنجا که به مجاهدین خلق مربوط است، در واقع، این حکم آخرین حلقه از سلسله فشارهای مستمری است که از

اولین روزهای آغاز نبرد مقاومت در مقابل عراق بر نیروهای ما که در سنگرهای مقدم نبرد در کنار مردم بوده‌اند، وارد می‌شود.^{۲۳} آنان در حالی مدعی حضور در جبهه‌ها بودند که اساساً در تحلیلهایشان این جنگ را جنگی ارتجاعی و ناعادلانه می‌دانستند. از نظر آنها، انگیزه ایران از این جنگ، صدور انقلاب و انگیزه عراق قطب شدن در منطقه و ادعاهای مرزی بود. رهبران منافقین می‌گفتند: «چون مسائل داخلی ایران بیشتر است، اگر جنگ درازمدت شود، باعث سقوط رژیم ایران خواهد شد ولی عراق علیرغم داشتن یکسری مسائل داخلی، چون قدرت سازماندهی دارد، قادر است که مسائش را حل نماید.»^{۲۴} آنان پس از شکست در انتخابات مجلس شورای اسلامی، به بنی‌صدر - که طرفدارانش سرنوشتی همچون منافقین یافته بودند - نزدیک شدند و با فریبکاری خود را آماده حضور در جبهه‌ها معرفی کردند و اجازه حضور یا عدم حضور را در صلاحیت بنی‌صدر (فرمانده کل قوا) دانستند، نه دادستانی انقلاب آبادان.^{۲۵} سلسله حوادث داخلی که به غائله چهاردهم اسفندماه سال ۱۳۵۹ منجر شد، چهره واقعی این سازمان را آشکار کرد. در این روز، طی سخنرانی بنی‌صدر به مناسبت گرامیداشت درگذشت دکتر محمد مصدق در دانشگاه تهران، منافقین به همراه دیگر طرفداران رئیس‌جمهور، هواداران حزب جمهوری اسلامی حاضر در مراسم را مورد ضرب و شتم قرار دادند. پس از این واقعه - که آن را اجرای قانون عدالت از سوی مردم ستمدیده می‌دانستند - آنان جمهوری اسلامی را به خشونت‌های تروریستی و تحمیل جنگ فراگیر داخلی تهدید کردند.^{۲۶} دوازده روز بعد از واقعه چهاردهم اسفند، مسعود رجوی در پیام زودهنگام نوروزی خود، رهبر انقلاب را به آغاز جنگ تحمیلی متهم کرد: «در سالی که گذشت، ندانم کاربهای مفرط سیاسی، بی‌کفایتی در برخورد با مسائل بین‌المللی، دخالت در امور دیگران به بهانه صدور مکانیکی انقلاب (که گویی انقلاب هم یک کالا است)، مضاف‌برهمه، شقه‌سازبهای نفاق‌افکنانه در صفوف خلق، کار را به آن‌جا رساند تا حکام مستبد عراق به فکر ارضای هوسهای جاه‌طلبانه خود در خاک میهن ما بیفتند.»^{۲۷} در این پیام، رهبر سازمان نشان داد که ادعاهای پیشین‌شان مبنی بر شرکت در جنگ، دروغ بوده است؛ زیرا آنان در این پیام، ایران را آغازکننده جنگ معرفی کردند. موضعگیربهای بعدی منافقین، عمق رویارویی آنان با جمهوری اسلامی و حتی مقدسات و چارچوبهای ملی را نشان داد.

پس از جریان چهاردهم اسفند، امام خمینی (ره) در تاریخ بیست و ششم اسفند هیاتی را مامور رسیدگی به اختلافات رئیس‌جمهور، دولت و مجلس کرد، اما بنی‌صدر و مؤلفینش - از جمله گروهک مجاهدین خلق - درصدد بودند همچون چهاردهم اسفند غائله دیگری ایجاد کنند. تصویب قانون قصاص بیانه‌ای شد تا جبهه ملی، هواداران خود را برای راهپیمایی اعتراض آمیز فراخواند و گروههای مخالف دیگر و از جمله منافقین، آن را فرصت مهمی دانستند. در مقابل

این فراخوانی، رهبر کبیر انقلاب، طی پیامی در تاریخ بیست و پنجم خردادماه سال ۱۳۶۰، اعلام کرد: «واجب است مردم به بیرون بیایند و گذارند که ضداسلام راهپیمایی نمایند.» بدین ترتیب، روز بیست و پنجم خرداد به رفراندومی مردمی تبدیل شد که سران سازمان منافقین همواره برگزار آن را خواستار می‌شدند. اما اینک نتیجه این رفراندوم مردمی مورد رضایت آنان نبود؛ زیرا، این رفراندوم بر ادامه جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن صحنه می‌گذاشت.^{۲۸} از این زمان به بعد بود که سازمان از سی‌ام خردادماه سال ۱۳۶۰، وارد فاز عملیات مسلحانه علیه جمهوری اسلامی شد.

نظریه‌پردازان سازمان بر این عقیده بودند که پایان فاز عملیات مسلحانه به پیروزی آنان خواهد انجامید: «ما مجاهدین خلق با درک واقع‌بینانه از رژیم و آشتی‌ناپذیری و متعارض شدن تضاد با رژیم ضدخلق، پس از سی‌ام خردادماه، قاطعانه استراتژی مبارزه مسلحانه و در مرحله اول این استراتژی، ضرب یا ضربات تعیین‌کننده و فاز یک‌تهاجمی (تهاجم به هر قسمت) و تشکیل آلترناتیو را در دستور کار خود قرار دادیم.»^{۲۹} سازمان درحالی به عملیات مسلحانه روی آورد که روسای آن می‌دانستند در این مرحله، تنها می‌توانند به انجام ترورهای کور دست بزنند و هیچ‌گاه به موفقیت خود بدون پشتوانه خارجی اطمینان نداشتند. بنی‌صدر پیش از فرار، به‌خیال آنکه منافقین نیروی درخور توجیهی را در اختیار دارند، از آنان خواست تا «همه را بسیج کرده و با رادیوی موج اف‌ام پیامهای خود را به مردم برسانند.»^{۳۰} این تصمیم درواقع، از بی‌عمقی نفوذ مخالفان در جامعه حکایت داشت. بدین ترتیب، بنی‌صدر مجبور شد راه باطلی را که با گروهک منافقین آغاز کرده بود، با اقامت در خاک بیگانه ادامه دهد.

از تشکیل شورای ملی مقاومت تا مزدوری عراق

بنی‌صدر و رجوی پس از فرار از ایران، در پاریس به همراه حزب دموکرات کردستان، جبهه دموکرات ملی ایران، شورای متحد چپ، سازمان استادان متعهد دانشگاه‌های ایران، کانون توحیدی اصناف، سازمان اتحاد برای آزادی کار و سازمان اقامه، شورای ملی مقاومت را بنیاد نهادند. بعدها، حزب کار ایران، جنبش زحمتکشان گیلان و مازندران، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و سازمان چریکهای فدایی خلق نیز به آنها پیوستند.^{۳۱} بسیاری از این سازمانها، تعداد اعضایشان از انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کرد و پس از سازمان مجاهدین خلق، حزب دموکرات کردستان از همه شاخص‌تر بود. از همین‌رو، منافقین نقش پدرخوانده را برای شورا داشتند. سازمان به ایجاد سازمانها و گروههای تابع خود در شورا اقدام کرد و درعین حال قصد داشت با جمع کردن گروههای مختلف، ترکیب گسترده‌ای را مبنی بر نمایندگی تمام اقشار و طبقات جامعه در عرصه بین‌المللی، به نمایش بگذارد.^{۳۲} طبق میثاقی که اعضای شورا امضا کردند،

بنی‌صدر به‌عنوان رئیس‌جمهور نظام جمهوری دموکراتیک اسلامی و رجوی به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب شدند. جالب آنکه آنان در حالی لفظ اسلامی را برای حکومت آینده خود برگزیده بودند که بیشتر گروههای عضو شورا، غیرمذهبی و لائیک بودند و حتی هنگامی که این امر مورد اعتراض اعضای شورا قرار گرفت، مجاهدین اعتراف کردند که اگر لفظ اسلامی را کنار بگذارند، در مقابل نیروهای اسلامی کشور خلع سلاح خواهند شد.^{۳۳} آنان در مقابل اعتراضات گروههای متولف، وعده سرنگونی سریع - دو سه ماهه - جمهوری اسلامی را می‌دادند و از متحدان خود می‌خواستند اعتراضاتشان را به زمان شکل‌گیری مجلس موسسان قانون اساسی موکول کنند.^{۳۴} گذشت زمان، باور متحدان رجوی را نسبت به سخنانش سست‌تر کرد تا آنجا که به گفته مهدی خانبابانهرانی، رجوی در سال دوم عمر شورا، در مقابل درخواست تعیین مدت زمانی برای سرنگونی جمهوری اسلامی، پاسخ داد: «تا پایان سال آینده، نمی‌توانم به این سوال جواب بدهم؛ چون مشغول ارزیابی نیروهای خود هستیم.»^{۳۵} به‌مرور، برای همگان ثابت شد که این حلقه مفقوده در کجا پنهان است. آن حلقه مفقوده، نه در میان نیروهای سازمان و نه در میان نیروهای متحد آن، که در رژیم بعثی عراق بود و رجوی قصد داشت سازمان خود را به این رژیم پیوند دهد. رهبر سازمان منافقین، از همان نخستین سال سکونت در فرانسه، کوشید از طریق پیامها و مصاحبه‌هایش به دولتمردان عراق بفهماند که او به‌عنوان یک نیروی ایزدیسوی می‌تواند با زیاده‌خواهیهای عراق همراهی کند. به‌طوری که وی در مصاحبه‌ای در آذرماه سال ۱۳۶۰ با مجله الوطن العربی، می‌گوید: «مشکل شط‌العرب ظاهر قضیه است. مشکل اصلی، تهدیدهای [امام] خمینی برای صدور انقلاب به خارج است که باعث بروز جنگ شده‌است. به نظر ما، شط‌العرب متعلق به عراق است.»^{۳۶} مساله مطرح کردن صدور انقلاب به منزله دلیل اصلی جنگ، انهایی بود که سازمان در تحلیلهای سری خود در همان نخستین ماه‌های جنگ مطرح می‌کرد، اما نکته مهم در این مصاحبه، آن است که رجوی حتی از تمامیت ارضی ایران چشم می‌پوشد و به‌طور شگفت‌انگیزی، اوردردود را با نام شط‌العرب متعلق به عراق می‌داند. او که امیدوار بود با حمایت بیگانگان از رهبری‌اش، در جنگ داخلی پیروز شود، در مصاحبه‌ای با مجله ساوت انگلستان، با معرفی خود به‌عنوان رهبر نیروی آلترناتیو جمهوری اسلامی، می‌گوید: «ما برای استقرار صلح بر مبنای عدم مداخله در عراق آماده‌ایم.»^{۳۷} رجوی افزون بر ارسال پیامهای محبت‌آمیز برای رژیم بعثی عراق، کوشید متحدان خود را آماده پذیرش ارتباط و همکاری با عراق کند. منافقین در قالب بخشهای جداگانه، این مساله را در برخی جلسات شورا مطرح می‌کردند و میزان موافقت و مخالفت اعضای شورا را می‌سنجیدند، اما تا زمان مقرر، اجازه ندادند تمامی گروههای عضو شورا از ارتباط با عراق آگاه شوند. پس از زمینه‌سازبهای لازم، مسعود



از سوی دیگر، دولت عراق علاقمند بود با جلب حمایت این سازمان، از شبکه فعالان و حامیان این سازمان در داخل ایران برای اجرای عملیاتهای خرابکارانه، انجام ترور شخصیتها، کسب اطلاعات و اخبار از اوضاع نظامی و اقتصادی کشور و تضعیف اراده مردم برای مشارکت در جبهه‌های جنگ، بهره‌برداری کند. به دنبال این سیاست، پایگاه‌های منافقین - که تعداد آنها را هفده پایگاه برشمرده‌اند - در داخل خاک عراق و در نزدیکی مناطق مرزی این کشور با ایران تأسیس شد. اصلی‌ترین پایگاه آنها، به نام اشرف، در صدکیلومتری شمال غربی بغداد واقع شده بود.^{۴۲} بدین ترتیب، با حمایت مالی و نظامی رژیم عراق، واحدهای نظامی سازمان به سرعت سازماندهی و تجهیز شدند. براساس برآوردهای انجام شده، سازمان تعداد پانزده تا بیست هزار نیرو را در قالب ارتش به اصطلاح آزادبخش ملی، سازماندهی کرد.^{۴۳} این سازمان همچنین از نظر تسلیحات مکانیزه نیز توانست امکانات درخور توجهی را جمع‌آوری کند، اما با وجود این امکانات، غیر از مرحله پایانی جنگ، موفق نشد عملیات نظامی مستقلی را علیه نیروهای ایرانی انجام دهد. در اوایل سال ۱۳۶۷، نیروهای سازمان با پشتیبانی ارتش عراق عملیاتی را با نام آفتاب در منطقه

تمایل صمیمانه عراق را به امضای قرارداد صلح با در نظر گرفتن تمامیت ارضی دو کشور، احترام به آزادی عقیده ملت‌های ایران و عراق و عدم مداخله به امور داخلی یکدیگر را به مسعود رجوی ابراز کرده است.^{۴۴} رجوی با این ملاقات، خود را تنها آلترناتیو جمهوری اسلامی تصور کرد و از این زمان به بعد، شخصاً مسئولیت برقراری صلح را بر عهده گرفت. وی که ادعا می‌کرد ملت ایران پس از شنیدن خبر ملاقات وی با طارق عزیز، فریاد خوشحالی سرداده‌اند، در فراخوانهایش کوشید از طریق اقداماتی، همچون اعتصاب کارگران صنعت نفت و کارکنان رادیو و تلویزیون، جمهوری اسلامی را به سازش با عراق مجبور کند.^{۴۵} پس از ملاقات وی و طارق عزیز، عراق به عمده‌ترین مرکز فعالیت سازمان منافقین تبدیل شد. مسئولان سازمان از همکاری با حکومت عراق، اهداف زیر را دنبال می‌کردند: نخست اینکه از نظر جغرافیایی، عراق با مرزهای زمینی طولانی که با ایران داشت، بهترین و آسان‌ترین مسیر برای نفوذ گروه‌های عضو سازمان به داخل ایران بود. دوم آنکه، سازمان با بهره‌گیری از کمک‌های مالی و تسلیحاتی سخاوتمندانه دولت عراق می‌توانست توان مبارزاتی خود را در برابر نظام اسلامی ایران به میزان درخور توجهی افزایش دهد.

رجوی و طارق عزیز در پاریس با یکدیگر ملاقات کردند.^{۴۶} بدین ترتیب، سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی، که همه مراحل اعم از تحریم انتخابات، مخالفت قانونی، ایجاد تشنج، ضرب و شتم مخالفان و نهایتاً عملیات مسلحانه و ترورهای کور را آزموده بود، برای دستیابی به قدرت به آخرین مرحله، یعنی مزدوری بیگانگان وارد شد؛ مرحله‌ای که برگشت‌ناپذیرترین راه در پیشگاه خلقی بود که آنان داعیه نمایندگی‌شان را داشتند. طی ملاقات مزبور، طارق عزیز ابراز کرد: «امیدوارم در آینده نزدیک، دوست عزیزم مسعود رجوی را در پست ریاست جمهوری یا نخست‌وزیری ایران ملاقات کنم»^{۴۸} اعلام این نکته بسیار آگاهانه و دیپلماتیک انجام گرفته بود. طارق عزیز درست زمانی که بنی‌صدر خود را رئیس‌جمهور منتخب مردم می‌دانست و به عنوان رئیس‌جمهور در اتاق نزدیک اتاق مذاکره نشسته بود، این حرف را می‌زد. معنی چنین سخنانی، این بود که دولت عراق رجوی را منهای بنی‌صدر نیز قبول دارد و این سنگ بنای دیپلماسی جدیدی بود که از این طریق، در شورا گذاشته شد.^{۴۹} به گزارش خیرگزاری فرانسه، در اعلامیه مشترک طارق عزیز و مسعود رجوی آمده بود: «[طارق] عزیز

در منازعه میان دو حکومت گروه‌های مخالف در هر یک از دو کشور، از سوی طرف مقابل مورد استفاده قرار می‌گیرند.

طی جنگ ایران و عراق نیز، چنین فرآیندی وجود داشت. رژیم عراق با حمایت از گروه‌های مخالف نظام انقلابی ایران، همچون سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین) در صدد بهره‌برداری از این گروه‌ها علیه جمهوری اسلامی برآمد

سازمان مجاهدین خلق (منافقین) پس از آغاز جنگ تحمیلی، موضع فریبکارانه‌ای اتخاذ کرد؛ بدین ترتیب که در اعلامیه‌های آغازین خود، ضمن محکوم کردن تجاوز عراق، حضور نیروهایش را در جبهه‌ها، به تجویز مقامات کشور منوط دانست. با این همه، هفت روز پس از این اعلامیه، در اطلاعیه دیگری، از حضور نیروهای خود در جبهه‌های جنگ خبر داد. اما کمتر از یک ماه از آغاز جنگ نگذشته بود که دادستان انقلاب اسلامی آبادان چهل و یک نفر از اعضای این سازمان را به اتهام جاسوسی بازداشت کرد

شوش انجام دادند که پس از تحمل تلفات فراوان، مجبور به عقب‌نشینی شدند.^{۴۴}

عمده فعالیت این سازمان در خلال جنگ هشت‌ساله را می‌توان اعزام گروه‌هایی برای انجام عملیات‌های ترور و خرابکاری، به‌ویژه ترور رزمندگان و فرماندهان نظامی در داخل ایران، جاسوسی از تحرکات نظامی ایران، انجام تبلیغات مسموم از طریق رادیوی اختصاصی این گروه در عراق و نیز شایعه‌سازی برای تحت‌الشعاع قراردادن حمایت‌های مردمی از جبهه‌ها دانست. نیروهای وابسته به سازمان منافقین، حضور گسترده‌ای در کنار نیروهای عراقی داشتند و شوند مکالمات بی‌سیم و تلفنی نیروهای ایرانی بیشتر از سوی نیروهای این سازمان صورت می‌گرفت.^{۴۵} همچنین، آنها به‌عنوان نیروی وابسته به ارتش عراق، در سرکوب قیام‌های مردمی این کشور نیز نقش مستقیمی را عهده‌دار بودند، به‌طوری‌که در سرکوب شورش کردهای شمال و شیعیان جنوب عراق سهم عمده‌ای را ایفا کردند و در این راستا، جنایت‌های بی‌شماری را مرتکب شدند.^{۴۶} آنها با اطلاعات باززشی که از تحرکات نیروهای ایران و مختصات دقیق پایگاه‌های نظامی و مراکز صنعتی در اختیار ارتش عراق قرار دادند، توانستند کمک‌های زیادی به آن رژیم در راستای دستیابی به اهداف نظامی‌اش بکنند.

عملیات مرصاد

تا پایان جنگ، همکاری تنگاتنگ سازمان با عراق در همه ابعاد روندی صعودی داشت. با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، ادعای صلح‌طلبی عراق در عرصه جهانی زیر سوال رفت و چشم‌انداز نامعلومی بر روابط دو کشور و مشخصاً سازمان مجاهدین خلق (منافقین) حاکم شد.^{۴۷} برخلاف دوره جنگ، روند امور برای این گروه ناامیدکننده و حضور آن در عراق، برای رژیم بعث دردسرافرین به‌نظر می‌رسید؛ بنابراین، سازمان به خیال یکسره کردن کار جمهوری اسلامی، به فکر عملیات نظامی گسترده افتاد تا برای آخرین بار بخت خود را بیازماید. عراق نیز که از موفقیت‌های به‌دست‌آمده به‌شدت مغرور شده بود و پایان جنگ را نزدیک می‌دید، در صدد برآمد عقب‌ماندگی‌های خود را در طول جنگ جبران کند و با اشغال مجدد ارضی ایران و به‌اسارت گرفتن پاره‌ای نیروها در این حمله، بتواند در پای میز مذاکرات از موضع قدرت صحبت کند. از این رو، هنگامی که حملات ارتش عراق از سوی سازمان ملل و دولت‌ها محکوم شد و داعیه صلح‌طلبی این کشور زیر سوال رفت،^{۴۸} آنان به‌عنوان آخرین برگ برنده رژیم به کار گرفته شدند. هرچند سازمان کاملاً تحت سلطه و نفوذ عراق قرار داشت. اما فعالیت نظامی‌اش علیه ایران به‌عنوان یک حرکت داخلی قابل توجیه بود. نکته دیگر اینکه، یک ماه پیش از این حمله، ارتش عراق منطقه مهران را که به تصرف خود درآورده بود، به نیروهای مزبور سپرد.^{۴۹} از سوی دیگر، مسئولان سازمان منافقین با آغاز مذاکرات صلح، در واقع به ایستگاه آخر رسیده بودند و دیگر نمی‌توانستند با طرح

شعار صلح‌طلبی، خود را در افکار عمومی جهانیان به‌عنوان تنها طرف برقرارکننده صلح در مقابل عراق مطرح کنند البته، وجود چنین وضعیتی، پس از استقرار نیروهای سازمان در خاک عراق، قابل پیش‌بینی بود و در واقع آنها سالها پیش از این، انتحار سیاسی کرده بودند و در این زمان در حقیقت به‌صورت یک نیروی نظامی مزدور - همچون فالانژهای لبنان - فعالیت می‌کردند.

در سوم مردادماه سال ۱۳۶۷، همزمان با آغاز حمله نیروهای عراقی از منطقه جنوب ایران، نیروهای سازمان نیز حملات خود را علیه ایران از سمت غرب آغاز کردند.^{۵۰} آنان قصد داشتند براساس یک برنامه زمان‌بندی شده سی‌وسه‌ساعته، با بهره‌گیری از بیست‌وپنج تیپ - که مجموعاً چهار تا پنج هزار نفر را دربرمی‌گرفتند - در پنج مرحله، از شهرهای سرپل ذهاب، اسلام‌آباد، همدان و قزوین عبور کنند و خود را به تهران برسانند.^{۵۱} سخنگوی آنان، اهداف سازمان را از این عملیات چنین اعلام کرد: «استراتژی مجاهدین واردآوردن هرچه‌بیشتر تلفات به نیروهای ایران و بازکردن راه برای یک انقلاب عمومی ضد [امام] خمینی است.»^{۵۲} همزمان در یکی از رسانه‌های غربی نیز استراتژی منافقین، ایجاد منطقه آزاد شده اعلام شد تا پس از پایان جنگ، با استقرار در آن منطقه، منافع حکومت ایران را تهدید کنند.^{۵۳}

رهبر سازمان که هنوز نمی‌خواست باور کند دیگر به‌عنوان طرف مذاکره صلح مطرح نیست، مذاکرات صلح از سوی ایران را مصنوعی و بی‌بانه‌ای برای اتلاف وقت اعلام کرد. او، معتقد بود: «نباید اجازه داد رژیم ایران فرصت دیگری برای دفع‌الوقت بیابد و از امضای قرارداد صلح طفره رود.» براساس تحلیلهای سازمان، جمهوری اسلامی در پی صدور انقلاب بود و تنها در صورتی از این اقدام و داعیه دست‌برمی‌داشت که به مرز فروپاشی برسد و این‌گونه تحلیل می‌کردند که اینک به دلیل مجبورشدن نظام اسلامی به پذیرش صلح، این مسأله امکان‌پذیر شده است. از همین رو، نیروهای سازمان از نقاط مختلف دنیا برای اعزام به ایران در عراق گرد هم آمدند و همزمان به تشکیلات درون زندان‌های ایران اطلاع داده شد به‌زودی جمهوری اسلامی فروخواهد پاشید؛ بنابراین توصیه گردید همه نیروها برای پیوستن به سازمان و ایجاد شورش در داخل زندان‌ها آماده باشند.^{۵۴} عملیات فروغ جاویدان، با بیست‌وپنج تیپ آغاز شد. هدایت عملیات مزبور را به تناسب اهمیت مأموریت، شخص مسعود رجوی از طریق فرماندهان محورها در قالب یک یا دو تیپ برعهده گرفته بود. فرماندهان و حوزه عملیات آنها بدین قرار بود: ۱- مهدی براتی، فرمانده محور اول و مسئول تسخیر اسلام‌آباد غرب ۲- ابراهیم ذاکری، فرمانده محور دوم و مسئول تسخیر کرمانشاه ۳- محمود مهدوی فرمانده محور سوم و مسئول تسخیر همدان ۴- مهدی افتخاری، فرمانده محور چهارم و مسئول تسخیر قزوین ۵- محمد عطایی با معاونت مهدی ابریشمچی، فرمانده محور پنجم و مسئول تسخیر تهران.^{۵۵}

دولت عراق نیز در این عملیات با ادواتی از قبیل صدوبیست دستگاه تانک، چهارصد دستگاه نفربر، نود قبضه خمپاره چهارصد میلی متری، هزار قبضه تیربار کلاشینکف، سی قبضه توپ ۱۰۶ میلی متری و هزار دستگاه کامیون و خودرو آنان را یاری می کرد.^{۵۶} همزمان با پیشروی نیروهای منافقین در عمق خاک ایران، برای جلوگیری از عملیات هوایی هواپیماها و بالگردهای جمهوری اسلامی، هواپیماهای عراقی پایگاههای شکاری نوژه همدان، وحدتی دزفول و همچنین پادگان تیب ۲ سقز و پایگاه هوانیروز کرمانشاه را بمباران کردند.^{۵۷} یک روز بعد از حمله، یعنی در چهارم مردادماه، نیروهای سازمان با حمایت آتش توپخانه عراق به شهرهای سرپل ذهاب، کرد و اسلام آباد غرب وارد شدند.^{۵۸} شاید در آن روز، تمام نیروهای سازمان به این یقین رسیده بودند که به زودی به تهران وارد خواهند شد، اما رویای آنان همچون رویای صدام در سال ۱۳۵۹ تعبیر نشد و دو روز پس از آن، عملیات نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تحت عنوان عملیات مرصاد - با رمز یاعلی - در منطقه غرب آغاز شد. در این عملیات، سه گردان از تیب نبی اکرم، تیب مسلم و یک گردان از ایلام حضور داشتند. طی درگیری سختی که در منطقه چهارزبر اتفاق افتاد، بسیاری از نیروهای منافقین به هلاکت رسیدند، تمام تجهیزاتشان منهدم گردید و با بسته شدن سده راه اسلام آباد - ملایری، راه عقب نشینی نیروهای منافقین بسته شد.^{۵۹} بدین ترتیب، در روز هفتم مردادماه دیگر اثری از نیروهای ضدانقلاب در منطقه باقی نماند. طی عملیات مرصاد، هزاروششصد تا دوهزار تن از منافقین به هلاکت رسیده و در حدود هزار نفر از آنان زخمی شدند.^{۶۰} بدین ترتیب، آخرین اقدام رژیم بعثی عراق نیز موثر واقع نشد و صدام بی آنکه بتواند حتی یک منطقه کوچک از خاک ایران را در جنگ نیروهای وابسته فرار دهد تا از آن طریق بتواند ایران را تحت فشار گذارد، مجبور شد در یازدهم خردادماه، آتش بس را ببیزد. عملیات مرصاد پایانی بر یک پایان بود؛ چراکه سازمان سالها پیش از این، دفتر خود را بسته بود و اگر رژیم عراق در این سالها به آنها اجازه داد تا در پایگاههای خود در داخل خاک عراق باقی بمانند، درواقع می خواست از تجربه نگرش رژیم صهیونیستی اسرائیل به فالانژهای لبنان بهره بگیرد؛ داشتن نیرویی مزدور در خدمت بیگانه.

نتیجه

آخرین نکته‌ای که تعمق درباره آن بسیار اهمیت دارد، این است که نقطه آغاز انحراف سازمان کجا بود و چرا افراد این سازمان به راحتی حاضر شدند هموطنان خود را به قتل برسانند و با دشمن خارجی که به کشورشان حمله کرده است، همکاری کنند؟ در پاسخ باید گفت: درواقع آنچه این روند جدایی را موجب شد، در ایدئولوژی سازمان نهفته بود؛ این ایدئولوژی ادعای کمال و برتری نسبت به دیگر ایدئولوژیها را داشت و از همین رو، اعضای سازمان به مطلق انگاری دچار

گردیدند؛ به گونه‌ای که در این مطلق انگاری، هر کس جز خود را در مسیر باطل می دیدند، تقاط در اندیشه، انحراف دیگری بود که سازمان از همان آغاز شکل گیری به آن دچار شد؛ نکته‌ای که حمید شوکت در کتاب «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران» به خوبی آن را گوشزد کرده است: «خطای دیگر مجاهدین، قضیه التقاطی بودن مجاهدین در جهان بینی است که در این زمینه هم، دچار یک توهم شده‌اند و گاهی رهبری آنها با چپ ایران به گونه‌ای سخن می گوید که گویی مرجع گروههای چپ ایران نیز هست و در مورد مسائل مارکسیسم - لنینیسم یا هر مقوله دیگری، دارای حق قضا است. این رفتار در برخورد با ملیون نیز دیده می شود. آنها در برخورد با ملیون نیز به گونه‌ای سخن می گویند که گویی وارث غیرمستقیم و رهبر جنبش ملی ایران هستند. در زمینه اسلام و مسائل مذهبی هم که خود را راستین تر از دیگران می دانند. اینها همگی نشان انحصارطلبی در اندیشه مجاهدین است و امر چنان به آنها مشتبه شده که خود را وکیل و وصی جنبشها و گرایشهای سیاسی ایران می پندارند.»^{۶۱} البته، یادآوری این نکته نیز لازم است که وجود شخصی مانند مسعود رجوی با داشتن سابقه همکاری با ساواک در راس چنین سازمانی، نمی تواند سرنوشتی بهتر را برای آن رقم بزند.

درواقع، عملیات مرصاد شلیک نهایی به سازمان بود؛ چراکه آنان پس از افتادن به دامان عراق، از دید مردم ایران به یک طرف جنگی تبدیل شدند. امروز، سازمان، به بیمار محتضری شباهت دارد که سرنوشتش به سرنوشت بیمار دیگری که اکنون مرگ او حتمی شده است، پیوند خورده است، چنانکه این روزها با اندک طرقدارانش در جستجوی آن است که در خاک عراق صرفا به جایی برای استقرار دست یابد ■

پی نوشت‌ها

- ۱- سعید برزین، زندگینامه سیاسی بازرگان، تهران، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱
- ۲- غلامرضا نجفی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲، ص ۲۹۷
- ۳- همان، ص ۳۹۸
- ۴- همان، ص ۳۹۹
- ۵- رسول جعفریان، جریانها و جنبشهای مذهبی - سیاسی ایران در سالیهای ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۲۸۶، ۲۸۵
- ۶- رسول جعفریان، همان، ص ۳۷۶
- ۷- جان دی استمیل، درون انقلاب ایران، ترجمه: منوچهر شجاعی، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸، ص ۲۵۱
- ۸- غلامرضا نجفی، همان، ص ۴۰۰
- ۹- جان دی استمیل، همان، ص ۱۹۸
- ۱۰- غلامرضا نجفی، همان، ص ۴۰۲
- ۱۱- همان، ص ۴۰۶
- ۱۲- آرشبو مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ کد ۱۲۱۴۷، ص ۱ و کد ۱۵۴۳۶، ص ۳۰
- ۱۳- غلامرضا نجفی، همان، ص ۴۱۸
- ۱۴- حمید شوکت، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفت و گو با مهدی خانباهنرانی، پاریس، بی.بی.سی.تا، ص ۴۳۰
- ۱۵- جان دی استمیل، همان، ص ۲۲۴

- ۱۶- حمید شوکت، همان، ص ۴۳۱
- ۱۷- همان، ص ۴۳۲
- ۱۸- همان، ص ۴۳۳
- ۱۹- منافقین و جنگ تحمیلی، تهران، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۶
- ۲۰- همان، ص ۱۸
- ۲۱- همان، ص ۱۹
- ۲۲- همان، صص ۳۱، ۳۲
- ۲۳- «منافقین و جنگ تحمیلی»، نشریه پیام انقلاب، سال چهارم، شماره ۷، ۸۵ خرداد ۱۳۶۲، صص ۲۲، ۲۰
- ۲۴- همان، ص ۲۱
- ۲۵- همان، ص ۲۲
- ۲۶- اداره تحقیقات و بررسی های سیاسی وزارت ارشاد، جنگ تحمیلی در تحلیل گروهک ها، تهران، انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۶۴، ص ۲۷
- ۲۷- همان، ص ۲۸
- ۲۸- همان، ص ۳۱، ۳۰
- ۲۹- حمید شوکت، همان، ص ۵۰۱
- ۳۰- همان، ص ۵۲۵
- ۳۱- همان، ص ۵۲۸
- ۳۲- اداره تحقیقات و بررسی های سیاسی وزارت ارشاد، همان، ص ۳۱
- ۳۳- همان، ص ۳۴
- ۳۴- منافقین و جنگ تحمیلی، همان، ص ۲۷
- ۳۵- «منافقین و جنگ تحمیلی»، نشریه پیام انقلاب، سال چهارم، شماره ۸۹، مرداد ۱۳۶۲، ص ۲۶
- ۳۶- اداره تحقیقات و بررسی های سیاسی وزارت ارشاد، همان، ص ۶۰
- ۳۷- حمید شوکت، همان، ص ۳۵
- ۳۸- منافقین و جنگ تحمیلی، همان، ص ۲۸
- ۳۹- همان، ص ۲۹
- ۴۰- حمید شوکت، همان، ص ۴۹
- ۴۱- همان، ص ۵۲
- ۴۲- جمال حسینی، «حملات تهران علیه مخالفان در عراق»، ماهنامه نگاه، سال اول، شماره ۳، خرداد ۱۳۷۹، ص ۱۸
- ۴۳- اداره تحقیقات و بررسی های سیاسی وزارت ارشاد، همان، ص ۶۵
- ۴۴- نشریه انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج از کشور، شماره ۱۱۲۲، فروردین ۱۳۶۷، ص ۶
- ۴۵- جمال حسینی، همان، ص ۱۹
- ۴۶- همان، ص ۲۰
- ۴۷- منافقین و جنگ تحمیلی، همان، ص ۴۲
- ۴۸- اسماعیل منصوری لاریجانی، تاریخ دفاع مقدس، تهران، انتشارات اسلبی، ۱۳۸۰، ص ۲۳۷
- ۴۹- علیرضا بزرگر، روز شمار جنگ تحمیلی عراق با جمهوری اسلامی ایران، تهران، سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۴۵
- ۵۰- محمد درودیان، آغاز تا پایان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۶، ص ۲۱۰
- ۵۱- محمد درودیان، پایان جنگ، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۹، ص ۱۸۶
- ۵۲- همان، ص ۲۱۱
- ۵۳- روزنامه رسالت، ۱۳۶۷/۵/۴
- ۵۴- اداره کل مطبوعات و رسانه های خارجی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بررسی مطبوعات جهان، نشریه ۱۳۳۸، ۱۳۶۷/۵/۲۶، ص ۵۲
- ۵۵- محمد درودیان، پایان جنگ، همان، ص ۱۸۹
- ۵۶- همان، ص ۱۹۲
- ۵۷- همان، ص ۱۹۴
- ۵۸- همان، ص ۲۱۲
- ۵۹- همان، ص ۱۹۹
- ۶۰- علیرضا بزرگر، همان، ص ۲۲۵
- ۶۱- حمید شوکت، همان، ص ۶۳۰